



پژوهشگر ارشد خاورمیانه در گفت‌وگو با «توسعه ایرانی» و در تحلیل گفت‌وگوهای ایران و آمریکا:

پاکستان خواهان تحقق «متن حداقلی مشترک» است



محمد رضا مهدیزاده

در حالی که جغرافیای سیاسی خاورمیانه در یکی از حساس‌ترین پیچ‌های تاریخی خود قرار گرفته‌است، چشمان ناظران بین‌المللی به «اسلام‌آباد» محل مذاکره در پاکستان دوخته شده‌است. تقابل میان «طرح ۱۵ ماده‌ای واشنگتن» و «هسته ۱۰ ماده‌ای تهران» فزاینده از یک اختلاف تکنیکی بر سر تعداد بندها، بازتاب دوروایت متناقض از نظم مطلوب در منطقه‌است. در این میان، سایه سنگین نفوذ ایران بر شریان حیاتی انرژی جهان - تنگه هرمز - و موازنه قوای جدید در جنوب‌لیبن، متغیرهایی هستند که نه تنها بازیگران منطقه‌ای را در وضعیت «چمز استراتژیک» قرار داده‌اند، بلکه قدرت‌های بزرگ را نیز به سمت مدیریت اضطراری تنش سوق می‌دهند. حال پرسش اینجاست که آیا بازه ۱۴ روزه آتش‌بس و مذاکرات پاکستان، صرفاً یک تنفس نظامی است یا می‌تواند به زیربنایی برای یک توافق پایدار تبدیل شود؟

و ای‌جهان در آستانه یک توافق بزرگ‌است یا شاهد یک آتش‌بس فرسایشی برای بازسازی توان نظامی طرفین خواهیم بود؟ برای پاسخ به این دو پرسش کلیدی میزبان «دکتر نیروانا مهر آیین»، «مدرس» پژوهشگر ارشد خاورمیانه و از اعضای کانون نویسندگان «نوین‌سند» کتاب «در آن سوی ماشه، هنوز کسی نفس می‌کشد»، شده‌ایم.



با توجه به تناقض آشکار میان طرح ۱۵ ماده‌ای واشنگتن و بسته ۱۰ ماده‌ای تهران، آیا این اختلاف صرفاً بر سر تعداد بندهاست یا نشان‌دهنده یک شکاف بنیادین در «تعریف وضعیت مطلوب» و در صورت تردید برای طرفین بر روایت خود، آیا میانجی‌گری پاکستان می‌تواند به یک «متن مشترک» برای شروع رسمی مذاکرات منجر شود؟

اختلاف میان طرح ۱۵ ماده‌ای واشنگتن و بسته ۱۰ ماده‌ای تهران رامنمی توان صرفاً یک تفاوت عددی یا تکنیکی در تعداد بندها دانست؛ این اختلاف در واقع بازتاب دو تعریف متفاوت از «وضعیت مطلوب پس از بحران» است. در ادبیات روابط بین‌الملل، زمانی که طرف‌های درگیر درباره مقصد نهایی یک روند مذاکره در دست‌های متفاوت داشته‌باشند، اختلاف بر سر جزئیات ظاهری در واقع نشانه‌ای از شکاف عمیق‌تر در سطح اهداف راهبردی است. به نظر می‌رسد در روایت واشنگتن، تمرکز اصلی بر محدودسازی مؤلفه‌های قدرت راهبردی ایران - به‌ویژه در حوزه‌های هسته‌ای و منطقه‌ای - و تبدیل آتش‌بس به سسکوویی برای اعمال ترتیبات امنیتی جدید در منطقه‌است. در مقابل، بسته پیشنهادی تهران بیشتر بر توقف فوری عملیات نظامی، تثبیت وضعیت میدانی و به رسمیت شناختن برخی حقوق حاکمیتی مانند حق غنی‌سازی و نیز پیوند دادن آتش‌بس به سایر جبهه‌های

منطقه‌ای تأکید دارد. به بیان دیگر، یک طرف دنبال «مدیریت و مهار قدرت» است و طرف دیگر به دنبال «ثبیت و مشروعیت‌بخشی به موقعیت خود».

در چنین شرایطی، تقابل در تعداد بندها در واقع انعکاس تفاوت در دستور کار مذاکرات است. در نظر به‌های مذاکره در روابط بین‌الملل، این وضعیت به عنوان تعارض در «تعریف مسئله» شناخته می‌شود؛ یعنی وقتی بحث از آنکه طرف‌ها درباره راه‌حل بحث کنند، حتی بر سر اینکه مسئله دقیقاً چیست نیز توافق ندارند. وقتی یک طرف چارچوب مذاکرات را حول محدودسازی توانمندی‌ها تعریف می‌کند و طرف دیگر آن را در چارچوب توقف جنگ و تضمین حقوق حاکمیتی می‌بیند، طبیعی است که هر کدام سندی متفاوت از اهداف و متفاوت از اراده‌دهنده. بنابراین تقابل ۱۵ ماده و ۱۰ ماده بیش از آنکه یک اختلاف شکلی باشد، بیانگر دو روایت امنیتی متفاوت از نظم مطلوب منطقه‌ای است.

در چنین فضایی، نقش میانجی‌ها اهمیت پیدا می‌کند. میانجی‌گری کشورهایی مانند پاکستان معمولاً با هدف تکمیل یک طرح مستقل، بلکه با هدف ایجاد «متن حداقلی مشترک» صورت می‌گیرد؛ متنی که در ادبیات دیپلماسی به آن non-paper یا چارچوب اولیه مذاکرات گفته می‌شود. تجربه بسیاری از مذاکرات پیچیده بین‌المللی نشان می‌دهد که میانجی موفق معمولاً تلاش می‌کند مدل پیشنهادی متعارض مجموعه‌ای از نقاط همپوشان استخراج کند؛ بر این‌مقال تبدیل برخی بندهای اختلافی به موضوعات قابل مذاکره در مراحل بعدی و تمرکز اولیه بر موضوعات فوری مانند تثبیت آتش‌بس یا ایجاد سازوکارهای اعتمادسازی. در این حالت، متن مشترک که لزوماً به معنای حل اختلافات نیست، بلکه بیشتر به معنی «سند مدیریت آینده» قالب یک فرآیند مذاکره‌ای است.

با این حال، موفقیت چنین میانجی‌گری‌ای به چند عامل بستگی دارد. نخست اینکه طرفین باید حداقلی از اراده سیاسی برای ورود به یک فرآیند گفت‌وگو داشته‌باشند؛ اگر هر طرف سند خود را به عنوان تنها چارچوب قابل قبول بداند، میانجی صرفاً به یک کانال انتقال پیام تبدیل می‌شود. نه یک طرح توافق. دوم، اینکه میانجی باید از جدی‌از اعتبار نزد هر دو طرف برخوردار باشد تا پیشنهادهای او به عنوان اقدامی بی‌طرفانه تلقی شود. سوم اینکه شرایط میدانی - به‌ویژه وضعیت آتش‌بس - باید به اندازه‌ای پایدار باشد که فضای لازم برای دیپلماسی فراهم شود. در غیر این صورت، فشارهای میدانی می‌تواند هر متن مشترکی را پیش از آنکه به مذاکرات رسمی تبدیل شود، بی‌اثر کند. بنابراین در مجموع می‌توان گفت تقابل طرح‌های ۱۵ ماده‌ای و ۱۰ ماده‌ای بیشتر از آنکه اختلافی در قالب باشد، بیانگر رقابت دو چارچوب متفاوت برای تعریف نظم پس از بحران است. میانجی‌گری پاکستان بالقوه می‌تواند به تدوین یک متن حداقلی برای آغاز گفت‌وگوها کمک کند، اما تحقق آن وابسته به این است که طرفین بپذیرند مذاکرات به بر اساس پذیرش کامل روایت یکی از طرف‌ها، بلکه بر اساس نوعی سازش تدریجی میان دو روایت شکل بگیرد.

پذیرش توافق آتش‌بس با لبنان از سوی تل‌آویو، تا چه حد ناشی از فشار مستقیم ایالات متحده برای مدیریت تنش در طول مذاکرات ایران و آمریکا بوده‌است؟ آیا این تعیین‌اجباری، یک «عقب‌نشینی راهبردی» برای بازسازی توان نظامی است یا نشانه‌ای از تغییر اولویت‌های واشنگتن در قبال جبهه شمالی؟

در این چارچوب می‌توان گفت تمکین احتمالی اسرائیل به آتش‌بس در لبنان پیش از هر چیز نتیجه‌ترکیبی از فشارهای میدانی و ضرورت‌های سیاسی است. ادامه درگیری در مرزهای شمالی برای

لبنان و کل منطقه هزینه‌های انسانی و امنیتی بالایی دارد و به همین دلیل جامعه بین‌المللی و بسیاری از بازیگران منطقه‌ای بر ضرورت کاهش تنش و حفظ ثبات لبنان تأکید می‌کنند. از این منظر، آتش‌بس می‌تواند فرصتی برای جلوگیری از گسترش بحران و حفظ آرامش نسبی در لبنان باشد. در عین حال، از نگاه بسیاری از تحلیلگران نزدیک به محور مقاومت، ایستادگی نیروهای مقاومت در جنوب

لبنان و ایجاد نوعی بازدارندگی میدانی یکی از عواملی است که اسرائیل را به پذیرش یا حداقل تحمل آتش‌بس سوق می‌دهد. بنابراین این وضعیت را می‌توان ترکیبی از فشارهای میدانی، محاسبات امنیتی و تلاش برای جلوگیری از گسترش جنگ دانست؛ شرایطی که در نهایت به نفع حفظ ثبات و صلح نسبی در لبنان تلقی می‌شود. پذیرش آتش‌بس در جبهه لبنان، معمولاً با پذیرش چارچوب تعامل چندسطحی میان تل‌آویو و واشنگتن تحلیل کرد. ایالات متحده در دوره‌هایی که هم‌زمان درگیر مدیریت پرونده‌های بزرگ‌تری مانند گفت‌وگو با ایران یا مهار گسترش بحران‌های منطقه‌ای است، تمایل دارد دامنه درگیری‌ها در خاورمیانه کنترل شود. از این منظر، فشار یا توصیه آمریکا برای کاهش تنش در جبهه شمالی می‌تواند بخشی از راهبرد «مدیریت هم‌زمان بحران‌ها» باشد؛ یعنی جلوگیری از بازشدن جبهه‌ای که ممکن است مذاکرات یا معادلات بزرگ‌تر منطقه‌ای را پیچیده‌تر کند.

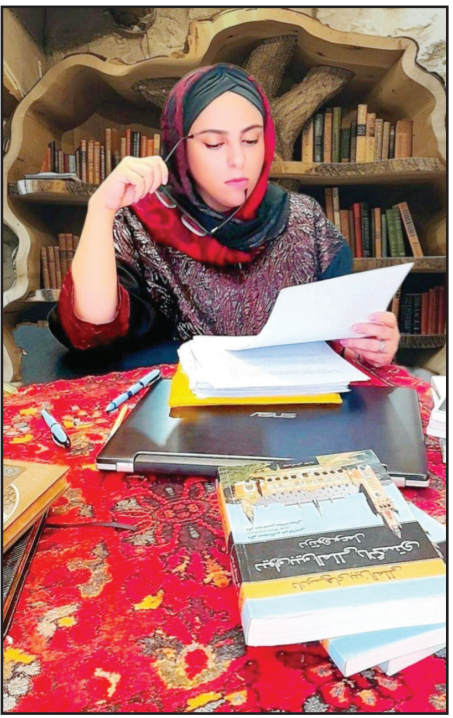
در عین حال، حتی اگر چنین فشاری وجود داشته باشد، تصمیم تل‌آویو لزوماً صرفاً تمکین منفعلانه نیست. در منطق نظامی، پذیرش آتش‌بس گاهی یک انتخاب تاکتیکی برای جلوگیری از فرسایش طولانی، بازآرایی نیروها، تقویت سامانه‌های دفاعی یا تمرکز بر سوی اولویت‌های دیگر امنیتی است. به همین دلیل برخی تحلیلگران آن را نوعی «وقفه راهبردی» می‌دانند؛ یعنی توقف موقت درگیری برای ارزیابی وضعیت میدانی و بازبینی ظرفیت‌ها.

از سوی دیگر، این وضعیت می‌تواند بازتابی از تغییر نسبی اولویت‌های واشنگتن نیز باشد. آمریکا در سال‌های اخیر تلاش کرده‌است گسترش جنگ‌های منطقه‌ای که ممکن است پای بازیگران بیشتری را به درگیری باز کند، جلوگیری کند، به‌ویژه زمانی که پرونده‌های مهم دیپلماتیک با رقابت‌های بزرگ‌تر قدرت در دستور کار قرار دارند. در چنین شرایطی، کنترل جبهه‌لبنانی می‌تواند برای واشنگتن بخشی از راهبرد وسیع‌تر ثبات‌سازی و جلوگیری از تشدید تنش باشد.

بنابراین احتمال است که پذیرش آتش‌بس نتیجه‌ترکیبی از این عوامل باشد: فشار یا ترغیب آمریکا برای مهار تنش در مقطع مذاکرات، محاسبه نظامی اسرائیل برای جلوگیری از فرسایش و بازآرایی توان، و همچنین تلاش واشنگتن برای مدیریت هم‌زمان چند بحران منطقه‌ای بدون گسترش دامنه جنگ.

در حالی که مذاکرات در جریان است، جایگاه مدیریت ایران بر تنگه هرمز چگونه موازنه قوا را تغییر می‌دهد؟ آیا تهران از این ابزار ژئوپلیتیکی به عنوان یک «تضمین اجرایی» برای پیشبرد مطالبات خود در مذاکرات استفاده می‌کند یا آن برای عنوان یک خطر قریب‌تر برای جلوگیری از مداخلات احتمالی در صورت شکست گفتگوها حفظ کرده‌است؟

در ادبیات راهبردی، تنگه هرمز بیش از آنکه صرفاً یک گذرگاه جغرافیایی باشد، یک «هرمز ژئوپلیتیکی» محسوب می‌شود که



پیوند مستقیمی میان میدان نظامی و عرصه دیپلماسی ایجاد می‌کند. حدود یک سوم تجارت در وارد نفت جهان از این تنگه عبور می‌کند و همین وابستگی ساختاری باعث می‌شود هر گونه تغییر در سطح امنیت یا کنترل آن بلافاصله پیامدهای اقتصادی و سیاسی جهانی داشته باشد. به همین دلیل در محاسبات نظامی، کنترل عملیاتی یا توانایی تأثیرگذاری بر امنیت این مسیر نه‌الزاماً برای بستن کامل آن، بلکه برای ایجاد «قدرت بازدارندگی و چانه‌زنی» اهمیت دارد.

از منظر نظامی، مدیریت میدان در چنین محیطی معمولاً بر پایه دکتربین بازدارندگی نامتقارن تعریف می‌شود. یعنی به جای اتکا به برتری کلاسیک دریایی، مجموعه‌ای از ابزارهای پرانگه‌دوام‌تر مانند سامانه‌های موشکی ساحل‌به‌در یا قایق‌های تندرو، پهپادهای دریایی و شبکه‌های نظارتی به کار گرفته می‌شوند تا توانایی ایجاد اختلال یا کنترل ترافیک دریایی به‌طور بالقوه حفظ شود. این الگو باعث می‌شود حتی قدرت‌های بزرگ دریایی نیز ناچار باشند در محاسبات عملیاتی خود سطحی از احتیاط و هز به‌در را در نظر بگیرند. در واقع هدف چنین آرایشی الزام‌داری مستقیم نیست، بلکه ایجاد وضعیت است که در آن طرف مقابل باند هر گونه تشدید تنش می‌تواند به سرعت به حوزه‌ای منتقل شود که پیامدهای جهانی دارد.

در همین نقطه اتفاق است که میدان نظامی به ابزار دیپلماسی تبدیل می‌شود. وقتی یک بازیگر توانایی اثرگذاری بر یکی از شریان‌های اصلی انرژی جهان را دارد، این توانایی به صورت غیرمستقیم قدرت چانه‌زنی سیاسی ایجاد می‌کند. در نظر به‌های امنیتی این وضعیت نوعی «بازدارندگی اقتصادی» ژئوپلیتیکی تلقی می‌شود؛ یعنی قابلیتی که نه‌برای استفاده دائمی، بلکه برای شکل دادن به رفتار طرف مقابل در مذاکرات بسه کار می‌رود. به بیان دیگر، مدیریت دقیق تنش در تنگه هرمز می‌تواند به گونه‌ای طراحی شود که پیام بازدارنده منتقل کند بدون آنکه به نقطه اختلال واقعی در تجارت جهانی برسد.

بنابراین از منظر نظامی، اهرم تنگه هرمز زمانی بیشترین کارایی را دارد که در چارچوب مدیریت به‌شوند میدان به کار گرفته شود؛ یعنی سطحی از توانمندی و حضور نظامی که بازدارندگی معتبر ایجاد کند. اما در عین حال، اجازه دهد تا جایزهای دیپلماتیک فعال بمانند. در چنین الگویی، می‌توان به مذاکرات دیپلماسی بلکه پشتیبان آن است؛ به این معنا که قدرت میدانی می‌تواند شرایطی ایجاد کند که مذاکرات از موضع برابر تر و یاد در نظر گرفتن ملاحظات امنیتی بازیگران منطقه‌ای پیش‌برود.

مذاکرات در خاک پاکستان طی این بازه کوتاه، بیشتر ماهیت تنش اضطراری (De-escalation) دارد یا گامی جدی به سوی یک «توافق جامع» محسوب می‌شود؟ بازه زمانی ۱۴ روزه، مقدر فرصت برای حل اختلافات ریشه‌ای «خرابکاری در مسیر مذاکرات» حرکت خواهد کرد یا فشار واشنگتن برای به سرانجام مذاکرات با تهران که در نهایت می‌تواند به ابزاری قابل توجه جهت پیروزی و ترمیم و جمهوری خواهان در انتخابات نوامبر منجر شود، اسرائیل و کشورهای حوزه خلیج فارس را آچمز خواهد کرد؟

در هر محیط منطقه‌ای که تنش بالا رفته و مذاکراتی برای مهار بحران آغاز می‌شود، معمولاً یک تعارض ساختاری میان «اراده‌های اجرایی» و «نیروهای سیاسی» وجود دارد. در چنین شرایطی نقش میانجی - در اینجا پاکستان - بیشتر معطوف به ایجاد کانال ارتباطی، کاهش سوء‌داشت‌ها و یافتن نقاط حداقلی اشتراک میان طرف‌هاست. میانجی تلاش می‌کند در این دوره کوتاه چند دستاورد عملی به دست آید، مانند تثبیت آتش‌بس، توافق بر سر اقدامات اعتمادسازی اولیه یا حتی شکل‌دهی به یک چارچوب مذاکراتی که بتواند پس از پایان این ۱۴ روز ادامه پیدا کند. در ادبیات دیپلماتیک، چنین نتیجه‌های اغلب به صورت «چارچوب اولیه» یا پیش‌نویس مذاکراتی ظاهری می‌شوند؛ یک توافق نهایی.

از این منظر، بازه ۱۴ روزه معمولاً برای حل اختلافات ریشه‌ای -

مانند تفاوت در روایت‌ها یا طرح‌های پیشنهادی متعارض - زمان بسیار محدودی است؛ چنین اختلافاتی معمولاً به مسائل بنیادین امنیتی، توازن قدرت و برداشت‌های متفاوت از نظم منطقه‌ای مربوط می‌شوند و حل آنها نیازمند مذاکرات چندمرحله‌ای و زمان طولانی‌تر است. بنابراین واقع‌بینانه‌تر است که این دوره را مرحله‌ای برای مدیریت بحران و آماده‌سازی بستر گفت‌وگوهای عمیق‌تر تلقی کنیم؛ مرحله‌ای که اگر موفق باشد می‌تواند مسیر مذاکرات طولانی‌تر و شاید در نهایت توافقی پایدار تر را هموار کند.

با نگاهی به واقعیت‌های میدانی، محتمل‌ترین سناریو پس از پایان این بازه زمانی چیست؟ آیا شکست احتمالی در رسیدن به توافق، بلافاصله جبهه‌های جنگ را فعال خواهد کرد، یا ظرفی برای جلوگیری از برخورد مستقیم، به سمت یک «آتش‌بس فرسایشی و غیررسمی» (نه جنگ و نه صلح) حرکت می‌کند؟

با توجه به الگوهای شناخته‌شده در منازعات منطقه‌ای، محتمل‌ترین سناریو پس از پایان یک بازه کوتاه آتش‌بس معمولاً نه رسیدن سریع به یک توافق جامع است و نه بازگشت فوری به جنگ گسترده، بلکه نوعی وضعیت میانی شبیه «آتش‌بس فرسایشی و غیررسمی» است. در چنین وضعیتی، طرف‌ها اگر چه ممکن است در مذاکرات به توافق نهایی نرسند، اما به دلیل هزینه‌های بالای گسترش درگیری - چه در سطح نظامی، چه اقتصادی و چه سیاسی - تمایل دارند سطح تنش را در حدی مدیریت کنند که از برخورد مستقیم و تمام‌عبار جلوگیری شود.

واقعیت‌های میدانی نیز معمولاً چنین رفتاری را تقویت می‌کند. وقتی چند بازیگر منطقه‌ای و بین‌المللی درگیر یک بحران هستند، گسترش جنگ می‌تواند به سرعت دامنه درگیری را افزایش دهد و هزینه‌های پیش‌بینی‌ناپذیری ایجاد کند. به همین دلیل حتی در صورت شکست مذاکرات، اغلب نوعی «مدیریت تنش» شکل می‌گیرد. آتش‌بس به شکل غیررسمی ادامه می‌یابد، تماشای عملیات دیپلماتیک قطع نمی‌شود و درگیری‌ها - اگر رخ دهند - بیشتر در سطح محدود بینابینی باقی می‌مانند.

در ادبیات روابط بین‌الملل این وضعیت گاهی به عنوان حالت «نه جنگ، نه صلح» توصیف می‌شود؛ وضعیتی که در آن تعارض حل نشده باقی می‌ماند اما طرف‌ها تر جیح می‌دهند آن را در سطحی کنترل شده نگه دارند. بنابراین اگر مذاکرات در این بازه زمانی به توافق نهایی نرسد، سناریوی محتمل‌تر آن است که آتش‌بس به شکلی شکننده و غیررسمی ادامه پیدا کند و هم‌زمان تلاش‌های دیپلماتیک برای رسیدن به ترتیبات پایدار تر در مراحل بعدی دنبال شود.

در شرایط پیچیده‌ای که اکنون در پاکستان در جریان است، شاهد تقابل جدی میان «اراده‌های ایجابی» و «نیروهای گریز از مرکز» هستیم؛ اتحادیه اروپا، چین و روسیه با انگیزه‌های متفاوت به دنبال تثبیت توافق برای مهار تنش هستند، اما در جبهه مقابل، اسرائیل که با پذیرش اجباری آتش‌بس در لبنان در موضع ضعف قرار گرفته، به همراه برخی کشورهای حوزه خلیج فارس که پیش‌تر هدف پیام‌های موشکی ایران بوده‌اند، نگران تثبیت اقتدار منطقه‌ای تهران هستند. از دیدگاه شما، با توجه به واقعیت‌های قابل‌انکار «دیپلماتیک» ایران بر تنگه هرمز، آیا تل‌آویو، ریاض، کویت، منامه و ابوظهبی منهای عمان برای فرار از تنگنای استراتژیک، به سمت «خرابکاری در مسیر مذاکرات» حرکت خواهد کرد یا فشار واشنگتن برای به سرانجام مذاکرات با تهران که در نهایت می‌تواند به ابزاری قابل توجه جهت پیروزی و ترمیم و جمهوری خواهان در انتخابات نوامبر منجر شود، اسرائیل و کشورهای حوزه خلیج فارس را آچمز خواهد کرد؟

میانجی‌گری کشورهایمانند پاکستان معمولاً نه با هدف تکمیل یک طرح مستقل، بلکه با هدف ایجاد «متن حداقلی مشترک» صورت می‌گیرد؛ متنی که در ادبیات دیپلماسی به آن non-paper یا چارچوب اولیه مذاکرات گفته می‌شود. تجربه بسیاری از مذاکرات پیچیده بین‌المللی نشان می‌دهد که میانجی موفق معمولاً تلاش می‌کند از دل پیشنهادهای متعارض، مجموعه‌ای از نقاط همپوشان استخراج کند.

مهار تنش هستند، اما در جبهه مقابل، اسرائیل که با پذیرش اجباری آتش‌بس در لبنان در موضع ضعف قرار گرفته، به همراه برخی کشورهای حوزه خلیج فارس که پیش‌تر هدف پیام‌های موشکی ایران بوده‌اند، نگران تثبیت اقتدار منطقه‌ای تهران هستند. از دیدگاه شما، با توجه به واقعیت‌های قابل‌انکار «دیپلماتیک» ایران بر تنگه هرمز، آیا تل‌آویو، ریاض، کویت، منامه و ابوظهبی منهای عمان برای فرار از تنگنای استراتژیک، به سمت «خرابکاری در مسیر مذاکرات» حرکت خواهد کرد یا فشار واشنگتن برای به سرانجام مذاکرات با تهران که در نهایت می‌تواند به ابزاری قابل توجه جهت پیروزی و ترمیم و جمهوری خواهان در انتخابات نوامبر منجر شود، اسرائیل و کشورهای حوزه خلیج فارس را آچمز خواهد کرد؟

در هر محیط منطقه‌ای که تنش بالا رفته و مذاکراتی برای مهار بحران آغاز می‌شود، معمولاً یک تعارض ساختاری میان «اراده‌های اجرایی» و «نیروهای سیاسی» وجود دارد. در چنین شرایطی نقش میانجی - در اینجا پاکستان - بیشتر معطوف به ایجاد کانال ارتباطی، کاهش سوء‌داشت‌ها و یافتن نقاط حداقلی اشتراک میان طرف‌هاست. میانجی تلاش می‌کند در این دوره کوتاه چند دستاورد عملی به دست آید، مانند تثبیت آتش‌بس، توافق بر سر اقدامات اعتمادسازی اولیه یا حتی شکل‌دهی به یک چارچوب مذاکراتی که بتواند پس از پایان این ۱۴ روز ادامه پیدا کند. در ادبیات دیپلماتیک، چنین نتیجه‌های اغلب به صورت «چارچوب اولیه» یا پیش‌نویس مذاکراتی ظاهری می‌شوند؛ یک توافق نهایی.

از این منظر، بازه ۱۴ روزه معمولاً برای حل اختلافات ریشه‌ای -

بلوک‌هایی هستند که از تداوم بحران هزینه مستقیم می‌پردازند و مایل‌اند با تثبیت توافق، جلوی گسترش ناامنی یا اختلال در مسیرهای انرژی را بگیرند. در مقابل، نیروهای گریز از مرکز معمولاً بازیگرانی‌اند که احساس می‌کنند نتیجه نهایی مذاکرات ممکن است موقعیت ژئوپلیتیکی آنان را تضعیف کرده یا منجر به جایجایی توازن قدرت در سطح منطقه شود. این بازیگران، بسته به نوع برداشتشان از پیامدهای توافق، می‌توانند به سمت «خرابکاری

نرم» در روند مذاکره، ایجاد ابهام یا تقویت نااطمینانی حرکت کنند؛ اما همواره این رفتار تابع یک متغیر کلیدی است: «سبب اراده و فشار قدرت‌های بزرگ‌اراده‌و توان تحریری بازیگران نگران». در چنین محیطی، هنگامی که یک کشور بر یک گذرگاه حیاتی انرژی یا تجارت جهانی تسلط عملیاتی دارد، این تسلط به یک اهرم بازدارنده نظامی - ژئوپلیتیکی تبدیل می‌شود که سطح ریسک بازیگران نگران را به شدت بالا می‌برد. در نظر به ژئوپلیتیک تنگه‌ها، چنین گلوگاهی نه فقط یک مسیر حمل‌ونقل، بلکه «منبع تولید ریسک» و «سقف محدودکننده رفتار نظامی دیگر بازیگران» است؛ زیرا هر گونه بی‌ثباتی در آن، پیامدهای آبی بر بازار جهانی، امنیت انرژی و محاسبات قدرت‌های بزرگ دارد. همین واقعیت نظامی - ژئوپلیتیکی، موجب می‌شود بسیاری از بازیگران منطقه‌ای حتی اگر از نتیجه بالقوه مذاکرات ناراضی باشند، در برابر اقداماتی که ممکن است کنترل تنگه را بحران انرژی را دچار اختلال کند، احتیاط نظامی شدیدی نشان دهند.

به عبارت دیگر، در چارچوب نظامی، حضور یک بازیگر مسلط به تنگه موجب ایجاد «بازدارندگی ساختاری» می‌شود؛ یعنی فضایی که در آن هر حرکت خرابکارانه توسط بازیگران نگران، نسبت به هر سناریوی دیگری، هزینه بیشتر و سود کمتر دارد. همین بازدارندگی ساختاری است که در ادبیات امنیتی به پدیده «اچمز شدن منطقه‌ای» شبیه‌است؛ وضعیتی که در آن بازیگران ناراضی از روند دیپلماتیک، به دلیل توازن نظامی نامتقارن و محاسبات ژئوپلیتیکی، قادر به تغییر مسیر مذاکرات از طریق ابزار سخت نیستند و عملاً فقط می‌توانند در حاشیه‌بازی مانور، محدود و محتاطانه انجام دهند.

در سطح کلان، وقتی یک قدرت خارجی بزرگ‌نیز خواهان تثبیت مذاکره باشد و اهرم‌های فشار، ضمانت امنیتی یا مشوق‌های اقتصادی برای مهار بازیگران گریز از مرکز استفاده کند، بازدارندگی نظامی ناشی از تنگه‌ها بازدارندگی سیاسی ناشی از فشار قدرت بزرگ جمع می‌شود. ترکیب این دو ظرفیت خرابکاری (به حداقل می‌رساند رفتار بازیگران نگران را از «مختل‌سازی» به «پذیرش منفعلانه») به «مراهمی ناگزیر» منتقل می‌کند. نتیجه آن است که حتی بازیگران ناراضی نیز معمولاً به سمت عملیات مخرب آشکار، بلکه به سمت نوعی حضور کم‌هزینه‌تر و کم‌ریسک‌تر در حاشیه روند دیپلماتیک سوق داده می‌شوند.

در سطح کلان، وقتی یک قدرت خارجی بزرگ‌نیز خواهان تثبیت مذاکره باشد و اهرم‌های فشار، ضمانت امنیتی یا مشوق‌های اقتصادی برای مهار بازیگران گریز از مرکز استفاده کند، بازدارندگی نظامی ناشی از تنگه‌ها بازدارندگی سیاسی ناشی از فشار قدرت بزرگ جمع می‌شود. ترکیب این دو ظرفیت خرابکاری (به حداقل می‌رساند رفتار بازیگران نگران را از «مختل‌سازی» به «پذیرش منفعلانه») به «مراهمی ناگزیر» منتقل می‌کند. نتیجه آن است که حتی بازیگران ناراضی نیز معمولاً به سمت عملیات مخرب آشکار، بلکه به سمت نوعی حضور کم‌هزینه‌تر و کم‌ریسک‌تر در حاشیه روند دیپلماتیک سوق داده می‌شوند.

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمان های فاقد سند رسمی حوزه ثبتی شهرستان لاهیجان

شناسه آگهی: ۲۱۴۸۱۹۱

برابر رای شماره ۱۹۸۱۴/۰۵۰۳۱۸۰۰۵۰۴۶۰۱۴ مورخه ۱۴۰۴/۱۲/۰۵ هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی لاهیجان تصرفات مالکانه و بااعمارض متقاضی مونس آقاجانی فرزند حسن به شماره شناسنامه ۱۵۲۹۹ کد ملی ۱۵۲۹۱۰۲۲۲ صادره از _ نسبت در ششدانگ یک قطعه زمین مشتمل بر بنا به مساحت ۳۵۶ مترمربع به شماره پلاک ۶۹۲۸ مفروز از ۱۱ فرعی و از ۲۰ اصلی واقع در قریه کوهنیه لاهیجان بخش ۱۴ گیلان به نشانی: لاهیجان _ روستای کوهنیه از مالکیت اولیه حسن آقا جانی محرز گردیده است، و برابر رای شماره ۱۹۸۲۶/۰۵۰۳۱۸۰۰۵۰۴۶۰۱۴ مورخه ۱۴۰۴/۱۲/۰۵ هیات متقاضی مرتضی آقاجانی فرزند حسن به شماره شناسنامه ۱۶۳۱۳ کد ملی ۱۶۳۱۰۴۳۲۰ صادره از_ نسبت در ششدانگ یک قطعه زمین مشتمل بر بنا به مساحت ۲۴۴/۴ متر مربع به شماره پلاک ۶۹۲۹ مفروز از ۱۱ فرعی و از ۲۰ اصلی واقع در قریه کوهنیه لاهیجان بخش ۱۴ گیلان به نشانی: لاهیجان _ روستای کوهنیه از مالکیت اولیه حسن آقاجانی محرز گردیده است و برابر رای شماره ۱۹۸۱۲/۰۵۰۳۱۸۰۰۵۰۴۶۰۱۴ مورخه ۱۴۰۴/۱۲/۰۵ هیات متقاضی احمد آقاجانی فرزند حسن به شماره شناسنامه ۳۴۲ کد ملی ۲۷۲۰۱۳۶۱۰ صادره از_ نسبت در ششدانگ یک قطعه زمین مشتمل بر بنا به مساحت ۲۶۱/۸۰ متر مربع به شماره پلاک ۶۹۳۰ مفروز از ۱۱ فرعی و از ۲۰ اصلی واقع در قریه کوهنیه لاهیجان بخش ۱۴ گیلان به نشانی: لاهیجان _ روستای کوهنیه از مالکیت اولیه حسن آقاجانی محرز گردیده است و برابر رای شماره ۱۹۸۲۰/۰۵۰۳۱۸۰۰۵۰۴۶۰۱۴ مورخه ۱۴۰۴/۱۲/۰۵ هیات متقاضی غلامرضا آقاجانی فرزند حسن به شماره شناسنامه ۵۰۳ کد ملی ۲۷۲۱۴۴۸۸۶۶ صادره از_ نسبت در ششدانگ یک قطعه زمین مشتمل بر بنا به مساحت ۲۴۰/۹۰ متر مربع به شماره پلاک ۶۹۳۲ مفروز از ۱۱ فرعی و از ۲۰ اصلی واقع در قریه کوهنیه لاهیجان بخش ۱۴ گیلان به نشانی: لاهیجان _ روستای کوهنیه از مالکیت اولیه حسن آقاجانی محرز گردیده است و برابر رای بشماره ۱۹۸۲۰/۰۵۰۳۱۸۰۰۵۰۴۶۰۱۴ مورخه ۱۴۰۴/۱۲/۰۵ هیات متقاضی غلامرضا آقاجانی فرزند حسن به شماره شناسنامه ۵۰۳ کد ملی ۲۷۲۱۴۴۸۸۶۶ صادره از_ نسبت در ششدانگ یک قطعه زمین مشتمل بر بنا به مساحت ۲۴۰/۹۰ متر مربع به شماره پلاک ۶۹۳۲ مفروز از ۱۱ فرعی و از ۲۰ اصلی واقع در قریه کوهنیه لاهیجان بخش ۱۴ گیلان به نشانی: لاهیجان _ روستای کوهنیه از مالکیت اولیه حسن آقاجانی محرز گردیده است و برابر رای بشماره ۱۹۸۲۰/۰۵۰۳۱۸۰۰۵۰۴۶۰۱۴ مورخه ۱۴۰۴/۱۲/۰۵ هیات متقاضی غلامرضا آقاجانی فرزند حسن به شماره شناسنامه ۵۰۳ کد ملی ۲۷۲۱۴۴۸۸۶۶ صادره از_ نسبت در ششدانگ یک قطعه زمین مشتمل بر بنا به مساحت ۲۴۰/۹۰ متر مربع به شماره پلاک ۶۹۳۲ مفروز از ۱۱ فرعی و از ۲۰ اصلی واقع در قریه کوهنیه لاهیجان بخش ۱۴ گیلان به نشانی: لاهیجان _ روستای کوهنیه از مالکیت اولیه حسن آقاجانی محرز گردیده است و برابر رای بشماره ۱۹۸۲۰/۰۵۰۳۱۸۰۰۵۰۴۶۰۱۴ مورخه ۱۴۰۴/۱۲/۰۵ هیات متقاضی غلامرضا آقاجانی فرزند حسن به شماره شناسنامه ۵۰۳ کد ملی ۲۷۲۱۴۴۸۸۶۶ صادره از_ نسبت در ششدانگ یک قطعه زمین مشتمل بر بنا به مساحت ۲۴۰/۹۰ متر مربع به شماره پلاک ۶۹۳۲ مفروز از ۱۱ فرعی و از ۲۰ اصلی واقع در قریه کوهنیه لاهیجان بخش ۱۴ گیلان به نشانی: لاهیجان _ روستای کوهنیه از مالکیت اولیه حسن آقاجانی محرز گردیده است و برابر رای بشماره ۱۹۸۲۰/۰۵۰۳۱۸۰۰۵۰۴۶۰۱۴ مورخه ۱۴۰۴/۱۲/۰۵ هیات متقاضی غلامرضا آقاجانی فرزند حسن به شماره شناسنامه ۵۰۳ کد ملی ۲۷۲۱۴۴۸۸۶۶ صادره از_ نسبت در ششدانگ یک قطعه زمین مشتمل بر بنا به مساحت ۲۴۰/۹۰ متر مربع به شماره پلاک ۶۹۳۲ مفروز از ۱۱ فرعی و از ۲۰ اصلی واقع در قریه کوهنیه لاهیجان بخش ۱۴ گیلان به نشانی: لاهیجان _ روستای کوهنیه از مالکیت اولیه حسن آقاجانی محرز گردیده است و برابر رای بشماره ۱۹۸۲۰/۰۵۰۳۱۸۰۰۵۰۴۶۰۱۴ مورخه ۱۴۰۴/۱۲/۰۵ هیات متقاضی غلامرضا آقاجانی فرزند حسن به شماره شناسنامه ۵۰۳ کد ملی ۲۷۲۱۴۴۸۸۶۶ صادره از_ نسبت در ششدانگ یک قطعه زمین مشتمل بر بنا به مساحت ۲۴۰/۹۰ متر مربع به شماره پلاک ۶۹۳۲ مفروز از ۱۱ فرعی و از ۲۰ اصلی واقع در قریه کوهنیه لاهیجان بخش ۱۴ گیلان به نشانی: لاهیجان _ روستای کوهنیه از مالکیت اولیه حسن آقاجانی محرز گردیده است و برابر رای بشماره ۱۹۸۲۰/۰۵۰۳۱۸۰۰۵۰۴۶۰۱۴ مورخه ۱۴۰۴/۱۲/۰۵ هیات متقاضی غلامرضا آقاجانی فرزند حسن به شماره شناسنامه ۵۰۳ کد ملی ۲۷۲۱۴۴۸۸۶۶ صادره از_ نسبت در ششدانگ یک قطعه زمین مشتمل بر بنا به مساحت ۲۴۰/۹۰ متر مربع به شماره پلاک ۶۹۳۲ مفروز از ۱۱ فرعی و از ۲۰ اصلی واقع در قریه کوهنیه لاهیجان بخش ۱۴ گیلان به نشانی: لاهیجان _ روستای کوهنیه از مالکیت اولیه حسن آقاجانی محرز گردیده است و برابر رای بشماره ۱۹۸۲۰/۰۵۰۳۱۸۰۰۵۰۴۶۰۱۴ مورخه ۱۴۰۴/۱۲/۰۵ هیات متقاضی غلامرضا آقاجانی فرزند حسن به شماره شناسنامه ۵۰۳ کد ملی ۲۷۲۱۴۴۸۸۶۶ صادره از_ نسبت در ششدانگ یک قطعه زمین مشتمل بر بنا به مساحت ۲۴۰/۹۰ متر مربع به شماره پلاک ۶۹۳۲ مفروز از ۱۱ فرعی و از ۲۰ اصلی واقع در قریه کوهنیه لاهیجان بخش ۱۴ گیلان به نشانی: لاهیجان _ روستای کوهنیه از مالکیت اولیه حسن آقاجانی محرز گردیده است و برابر رای بشماره ۱۹۸۲۰/۰۵۰۳۱۸۰۰۵۰۴۶۰۱۴ مورخه ۱۴۰۴/۱۲/۰۵ هیات متقاضی غلامرضا آقاجانی فرزند حسن به شماره شناسنامه ۵۰۳ کد ملی ۲۷۲۱۴۴۸۸۶۶ صادره از_ نسبت در ششدانگ یک قطعه زمین مشتمل بر بنا به مساحت ۲۴۰/۹۰ متر مربع به شماره پلاک ۶۹۳۲ مفروز از ۱۱ فرعی و از ۲۰ اصلی واقع در قریه کوهنیه لاهیجان بخش ۱۴ گیلان به نشانی: لاهیجان _ روستای کوهنیه از مالکیت اولیه حسن آقاجانی محرز گردیده است و برابر رای بشماره ۱۹۸۲۰/۰۵۰۳۱۸۰۰۵۰۴۶۰۱۴ مورخه ۱۴۰۴/۱۲/۰۵ هیات متقاضی غلامرضا آقاجانی فرزند حسن به شماره شناسنامه ۵۰۳ کد ملی ۲۷۲۱۴۴۸۸۶۶ صادره از_ نسبت در ششدانگ یک قطعه زمین مشتمل بر بنا به مساحت ۲۴۰/۹۰ متر مربع به شماره پلاک ۶۹۳۲ مفروز از ۱۱ فرعی و از ۲۰ اصلی واقع در قریه کوهنیه لاهیجان بخش ۱۴ گیلان به نشانی: لاهیجان _ روستای کوهنیه از مالکیت اولیه حسن آقاجانی محرز گردیده است و برابر رای بشماره ۱۹۸۲۰/۰۵۰۳۱۸۰۰۵۰۴۶۰۱۴ مورخه ۱۴۰۴/۱۲/۰۵ هیات متقاضی غلامرضا آقاجانی فرزند حسن به شماره شناسنامه ۵۰۳ کد ملی ۲۷۲۱۴۴۸۸۶۶ صادره از_ نسبت در ششدانگ یک قطعه زمین مشتمل بر بنا به مساحت ۲۴۰/۹۰ متر مربع به شماره پلاک ۶۹۳۲ مفروز از ۱۱ فرعی و از ۲۰ اصلی واقع در قریه کوهنیه لاهیجان بخش ۱۴ گیلان به نشانی: لاهیجان _ روستای کوهنیه از مالکیت اولیه حسن آقاجانی محرز گردیده است و برابر رای بشماره ۱۹۸۲۰/۰۵۰۳۱۸۰۰۵۰۴۶۰۱۴ مورخه ۱۴۰۴/۱۲/۰۵ هیات متقاضی غلامرضا آقاجانی فرزند حسن به شماره شناسنامه ۵۰۳ کد ملی ۲۷۲۱۴۴۸۸۶۶ صادره از_ نسبت در ششدانگ یک قطعه زمین مشتمل بر بنا به مساحت ۲۴۰/۹۰ متر مربع به شماره پلاک ۶۹۳۲ مفروز از ۱۱ فرعی و از ۲۰ اصلی واقع در قریه کوهنیه لاهیجان بخش ۱۴ گیلان به نشانی: لاهیجان _ روستای کوهنیه از مالکیت اولیه حسن آقاجانی محرز گردیده است و برابر رای بشماره ۱۹۸۲۰/۰۵۰۳۱۸۰۰۵۰۴۶۰۱۴ مورخه ۱۴۰۴/۱۲/۰۵ هیات متقاضی غلامرضا آقاجانی فرزند حسن به شماره شناسنامه ۵۰۳ کد ملی ۲۷۲۱۴۴۸۸۶۶ صادره از_ نسبت در ششدانگ یک قطعه زمین مشتمل بر بنا به مساحت ۲۴۰/۹۰ متر مربع به شماره پلاک ۶۹۳۲ مفروز از ۱۱ فرعی و از ۲۰ اصلی واقع در قریه کوهنیه لاهیجان بخش ۱۴ گیلان به نشانی: لاهیجان _ روستای کوهنیه از مالکیت اولیه حسن آقاجانی محرز گردیده است و برابر رای بشماره ۱۹۸۲۰/۰۵۰۳۱۸۰۰۵۰۴۶۰۱۴ مورخه ۱۴۰۴/۱۲/۰۵ هیات متقاضی غلامرضا آقاجانی فرزند حسن به شماره شناسنامه ۵۰۳ کد ملی ۲۷۲۱۴۴۸۸۶۶ صادره از_ نسبت در ششدانگ یک قط